

عِلْمُ الصَّرْفِ أَمُّ الْعُلُومِ وَالنَّحْوُ أَبُوهَا

المحرر لثورة تاليف لطيف علامہ زمان میر سید شریف بن الدین محمد
سراجانی متوفی ۱۲۸۶ھ بمسما بہ

صرف میر

مع

خوارزمی مفیدہ

بإتقان

احقر العبد راجی رحمت رب شہید محمد عبد الباقی کان اللہ

ملنے کا پتلا

فاروقی کتب خانہ بیرون بوہڑ دروازہ ملتان

آن بر شایع این علم و درست و
 آن کلمات معروف و لغت است
 که بحث کرده میشود درین باب
 آن کلمات معروف و لغت است
 که بحث کرده میشود درین باب
 آن کلمات معروف و لغت است
 که بحث کرده میشود درین باب

و در این کتاب
 از خطای لفظی در کلام عربی
 و در این کتاب
 از خطای لفظی در کلام عربی
 و در این کتاب
 از خطای لفظی در کلام عربی

و در این کتاب
 از خطای لفظی در کلام عربی
 و در این کتاب
 از خطای لفظی در کلام عربی
 و در این کتاب
 از خطای لفظی در کلام عربی

و در این کتاب
 از خطای لفظی در کلام عربی
 و در این کتاب
 از خطای لفظی در کلام عربی
 و در این کتاب
 از خطای لفظی در کلام عربی

بسم الله الرحمن الرحيم

بدان ايدك الله تعالى في الدارين ^{قوت دهر ترا فدائی} که کلمات لغت عرب
 است قسم است اسم و فعل و حرف اسم چون رجل و
 علم و فعل چون ضرب و دخرج و حرف چون من
 و الی تصریف در لغت گردانیدن چیز است از حاله بحال
 و در اصطلاح علمائے صرف عبارت است از گردانیدن یک لفظ
 بسوئے معنیهای مختلفه تا حاصل شود از آن معنیهای متفاوت

شده و لذا اسمی ذلک العطر بل اللک
 الاستغرافی الفحو لکونه علی نحو ما قاله الجالید
 الموهبین علی بن ابی طالب رضی الله عنین
 و در این کتاب
 از خطای لفظی در کلام عربی
 و در این کتاب
 از خطای لفظی در کلام عربی
 و در این کتاب
 از خطای لفظی در کلام عربی

و در این کتاب
 از خطای لفظی در کلام عربی
 و در این کتاب
 از خطای لفظی در کلام عربی
 و در این کتاب
 از خطای لفظی در کلام عربی

مساجد دیابین کلمہ چون باز آرد حرف سست لیاوا
 جاسوس بر وزن فاعول مساجد دیابین کلمہ چون باز آرد حرف سست لیاوا
 دیابین کلمہ چون باز آرد حرف سست لیاوا
 دیابین کلمہ چون باز آرد حرف سست لیاوا

عَضُدٌ حَبْرٌ عُنُقٌ رَابِعٌ تَهْلُ هُرَادٌ عُنُقٌ وَ مَرِيذِي سَبِيحٌ
 عَضُدٌ حَبْرٌ عُنُقٌ رَابِعٌ تَهْلُ هُرَادٌ عُنُقٌ وَ مَرِيذِي سَبِيحٌ
 عَضُدٌ حَبْرٌ عُنُقٌ رَابِعٌ تَهْلُ هُرَادٌ عُنُقٌ وَ مَرِيذِي سَبِيحٌ

سَفْرٌ جَلٌّ قَدْ يَمَلُّ بِحَمْرِ شَوْ قِرْطُ حُبٌّ وَ مَرِيذِي سَبِيحٌ
 سَفْرٌ جَلٌّ قَدْ يَمَلُّ بِحَمْرِ شَوْ قِرْطُ حُبٌّ وَ مَرِيذِي سَبِيحٌ
 سَفْرٌ جَلٌّ قَدْ يَمَلُّ بِحَمْرِ شَوْ قِرْطُ حُبٌّ وَ مَرِيذِي سَبِيحٌ

فَرَطِيوسٌ حَزْرٌ عَيْلٌ حَمْرٌ دَيْسٌ فَعْلٌ تَلَانِي حَمْرٌ رَابِعٌ هَيْفَةٌ
 فَرَطِيوسٌ حَزْرٌ عَيْلٌ حَمْرٌ دَيْسٌ فَعْلٌ تَلَانِي حَمْرٌ رَابِعٌ هَيْفَةٌ
 فَرَطِيوسٌ حَزْرٌ عَيْلٌ حَمْرٌ دَيْسٌ فَعْلٌ تَلَانِي حَمْرٌ رَابِعٌ هَيْفَةٌ

فَعْلٌ رَابِعٌ حَمْرٌ رَابِعٌ هَيْفَةٌ حَمْرٌ رَابِعٌ هَيْفَةٌ
 فَعْلٌ رَابِعٌ حَمْرٌ رَابِعٌ هَيْفَةٌ حَمْرٌ رَابِعٌ هَيْفَةٌ
 فَعْلٌ رَابِعٌ حَمْرٌ رَابِعٌ هَيْفَةٌ حَمْرٌ رَابِعٌ هَيْفَةٌ

فَعْلٌ رَابِعٌ حَمْرٌ رَابِعٌ هَيْفَةٌ حَمْرٌ رَابِعٌ هَيْفَةٌ
 فَعْلٌ رَابِعٌ حَمْرٌ رَابِعٌ هَيْفَةٌ حَمْرٌ رَابِعٌ هَيْفَةٌ
 فَعْلٌ رَابِعٌ حَمْرٌ رَابِعٌ هَيْفَةٌ حَمْرٌ رَابِعٌ هَيْفَةٌ

عَضُدٌ حَبْرٌ عُنُقٌ رَابِعٌ تَهْلُ هُرَادٌ عُنُقٌ وَ مَرِيذِي سَبِيحٌ
 عَضُدٌ حَبْرٌ عُنُقٌ رَابِعٌ تَهْلُ هُرَادٌ عُنُقٌ وَ مَرِيذِي سَبِيحٌ
 عَضُدٌ حَبْرٌ عُنُقٌ رَابِعٌ تَهْلُ هُرَادٌ عُنُقٌ وَ مَرِيذِي سَبِيحٌ

فَعْلٌ رَابِعٌ حَمْرٌ رَابِعٌ هَيْفَةٌ حَمْرٌ رَابِعٌ هَيْفَةٌ
 فَعْلٌ رَابِعٌ حَمْرٌ رَابِعٌ هَيْفَةٌ حَمْرٌ رَابِعٌ هَيْفَةٌ
 فَعْلٌ رَابِعٌ حَمْرٌ رَابِعٌ هَيْفَةٌ حَمْرٌ رَابِعٌ هَيْفَةٌ

اقتضای این است که در این کتاب از بعضی لغات که در این کتاب مذکور است و در لغت دیگر نیز آمده است و در این کتاب مذکور است و در لغت دیگر نیز آمده است

و یاد در این کتاب نیز علامت غیبت حرف استقبال است الف علامت
تثنیه مذکر و ضمیر فاعل است و نون در روی عوض رفعت که در واحد بود
یعنی یَصْرُ و یاد در یَصْرُونَ نیز علامت غیبت است و حرف استقبال
و واو ضمیر جمع مذکر است و فاعل فعل و نون در روی عوض رفعت که در یَصْرُونَ
بود و این همه که هست برای مناسبت و او است و تا در یَصْرُونَ و یَصْرُونَ
علامت غیبت و حرف استقبال است و الف علامت تثنیه مؤنث و ضمیر
فاعل است و نون عوض رفعت که در واحد بود یعنی در یَصْرُونَ و یاد در یَصْرُونَ
علامت غیبت و حرف استقبال است و نون ضمیر جمع مؤنث غائب و
فاعل فعل است و تا در یَصْرُونَ خطاب علامت حرف استقبال است
و در روی آنست مستتر است و اما که فاعل فعل است و تا در یَصْرُونَ علامت
خطاب الف در روی علامت تثنیه مذکر و ضمیر فاعل است و نون عوض
رفعت است که در یَصْرُونَ بود و تا در یَصْرُونَ علامت خطاب است و حرف
استقبال و او ضمیر جمع مذکر و نون در روی عوض رفعت است که در واحد بود و
این همه که هست برای مناسبت و او است چنانکه گفته شد در یَصْرُونَ

تثنیه مذکر و ضمیر فاعل است و نون در روی عوض رفعت که در واحد بود
یعنی یَصْرُ و یاد در یَصْرُونَ نیز علامت غیبت است و حرف استقبال
و واو ضمیر جمع مذکر است و فاعل فعل و نون در روی عوض رفعت که در یَصْرُونَ
بود و این همه که هست برای مناسبت و او است و تا در یَصْرُونَ و یَصْرُونَ
علامت غیبت و حرف استقبال است و الف علامت تثنیه مؤنث و ضمیر
فاعل است و نون عوض رفعت که در واحد بود یعنی در یَصْرُونَ و یاد در یَصْرُونَ
علامت غیبت و حرف استقبال است و نون ضمیر جمع مؤنث غائب و
فاعل فعل است و تا در یَصْرُونَ خطاب علامت حرف استقبال است
و در روی آنست مستتر است و اما که فاعل فعل است و تا در یَصْرُونَ علامت
خطاب الف در روی علامت تثنیه مذکر و ضمیر فاعل است و نون عوض
رفعت است که در یَصْرُونَ بود و تا در یَصْرُونَ علامت خطاب است و حرف
استقبال و او ضمیر جمع مذکر و نون در روی عوض رفعت است که در واحد بود و
این همه که هست برای مناسبت و او است چنانکه گفته شد در یَصْرُونَ

خطاب الف در روی علامت تثنیه مذکر و ضمیر فاعل است و نون عوض رفعت است که در واحد بود و این همه که هست برای مناسبت و او است چنانکه گفته شد در یَصْرُونَ

جازمه را بدگونی کمریزم یا بجزی بپند چنانچه واو در کمریزم امر حاضر
 از امر از همیا از هو از هی از همیا از همین با نون تقیله از همین تا آخر
 با نون خفیفه از همین از من از من مستقبل مجهول میزهی یهیان
 یوهون تا آخر به قیاس یذعی اسم قاعل سرامر و اهیات
 مرامون ساهیت ساهیتان ساهیات اسم مفعول مرمهی مرمیان
 فرهون تا آخر فرهی واصل مرموی بود بر وزن مفعول واو و یاد
 یک کلمه جمع شدند و سابق ساکن بود و او را یا که دند و یا را در یا او غام
 نمودند و میم را برای مناسبت یا که داوند هرچی شد ناقصی
 از باب فعل یفعل الرضی و الرضوان خشنود شدن پسندیدن ماضی
 معلوم رضی رضیا رضوا تا آخر اصل رضی رضوا بود و او بود در طرف
 و با قبل او مکسور و او را با بدل کردند رضی شد و رضوا در اصل رضوا بود
 و او بر کسره با قبل یا شد رضیو شد بعد همره با ثقیل بود با قبل داوند بعد سلبت
 با قبل یا بالتقای ساکنین بیفتاد رضوا شد بر وزن فو ما ماضی مجهول رضی
 رضیا رضوا به قیاس رضی تا آخر مستقبل معلوم یرضی یرضیان یرضون

در موضع تالیف
 بود از نون و
 رابع واقع شد
 و کت با قبل
 مخالف واو بود
 و او را بر وزن کسره
 ۲۹
 قاعده یافتند یا
 بخش با قبلش
 بنشدن یا با الف
 بدل کردند بر رضی
 شد بر همره
 عه من صغیر
 ازین باب ناقص
 به قیاس غایب
 است

وَفِعْلَةٌ لِأَيِّ هَيْئَاتٍ بُوَدِ چُون جَلْسَةٌ وَفِعْلَةٌ لِأَيِّ مَقْدَارِ بُوَدِ چُون اَكَلَةٌ
 وَفِعْلَةٌ لِأَيِّ كُنْ چِزْ آيِدِ كِهْ اَزْ فِعْلٍ سَاقَطْ شَوَدِ چُون كُنْ اَسْتَنْدُ وَاَقْلَامَةٌ
 وَفِرَاقَةٌ بِأَيِّ اَلْكَمِ اَزْ مَزِيدِ ثَلَاثِي وَرَبَاعِي جَمْعُ مَزِيدِ فِيهِ مَقْدَرٌ مِثْلِي وَاَسْمٌ مَكَانٌ
 وَاَسْمٌ زَمَانٌ بِرُوزِ اَسْمِ مَفْعُولِ كُنْ بَابِ بُوَدِ چُون مُكْرَمٌ وَهَكَذَا جَمْعُ جَمْعٍ
فصل بدانکه فَعْلٌ يَفْعَلُ مَشْرُوطٌ بِأَنَّهُ عَيْنٌ فِعْلٌ اَوْ بِأَنَّ اِسْمَ فِعْلٍ اَوْ جَمْعِ فِعْلٍ
 اَزْ حُرُوفِ هَلَقٍ بَاشَدِ وَاَنْ شَشْ حَرْفٌ هَمْزَةٌ وَاَوْ هَا وَاَوْ عَيْنٌ وَاَوْ عَيْنٌ
 وَاَوْ مِثَالِ اَيْنِ بَابِ چُون وَاَوْ مِثَالِ مَعْلُومٍ بِمِقْدَارِ اَيْنِ اَكْرَمٌ وَاَوْ مِثَالِ
 يَوْضَعٍ بُوَدِ اَسْتِ چنانکه در كِبْرٌ مَعْدُورٌ اَلْفِخْرُ بَدَلِ كِرْدِ اَجْزِئِ
 مَوَافَقٌ حَرْفٌ هَلَقٍ بَخْلَافٍ وَاَوْ مِثَالِ يَوْجَلُ كِهْ وَاَوْ بَابِي مَانِدِ بِرِ هَالِ خُودِ
باب افعال جمع ماضی اَكْرَمٌ اَكْرَمًا اَكْرَمُوا تَا اَخْرَمٌ مِسْتَقْبَلٌ مِكْرَمٌ
 مِكْرَمَانِ مِكْرَمُونَ تَا اَخْرَمُوا مِكْرَمٌ يَا مِكْرَمٌ بُوَدِ اَسْتِ چُون دَر اَحْرَمٌ
 كِهْ دَر اَسْمِ اَكْرَمٌ بُوَدِ وَاَوْ هَمْزَةٌ جَمْعُ شَدِيدِي رَا اَزْ جِهَتِ كِرَانِي اِنْدَاخِشْتِ وَاَوْ
 بَاقِي الْفَاعِلِيْنَ اَنْتَا دِجِهَتِ مَوَافَقَتِ اَكْرَمٌ اَحْرَمًا اَحْرَمُوا اَزْ فِعْلِ مِسْتَقْبَلِ
 مَخَاطَبِ كِهْ نِدْوِ كُونِيْدِ اَكْرَمٌ اَكْرَمًا اَكْرَمُوا تَا اَخْرَمُوا اَيْنِ هَمْزَةٌ قَطْعِي اَسْتِ چُون

این است که در این باب
 از حروف هلق باشد
 و این است که در این باب
 از حروف هلق باشد
 و این است که در این باب
 از حروف هلق باشد

معنی است که در این باب
 از حروف هلق باشد
 و این است که در این باب
 از حروف هلق باشد
 و این است که در این باب
 از حروف هلق باشد

این است که در این باب
 از حروف هلق باشد
 و این است که در این باب
 از حروف هلق باشد
 و این است که در این باب
 از حروف هلق باشد

آنکه مضمون آن است که در این کتاب مذکور است
 از آنکه مضمون آن است که در این کتاب مذکور است
 از آنکه مضمون آن است که در این کتاب مذکور است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 هِيَ لَا تُرْضَى لَوْلَا تَقْبَلُهُمُ اللَّهُ تَائِبِينَ تَائِبِينَ تَائِبِينَ تَائِبِينَ
 بود و او واقع شد در آن بعد الف زائده بدل شد بهززه و همچنین است
 حال و او دریا که بعد الف زائده باشد چون کِسَاءٌ وِرْدَاءٌ که
 در اصل کِسَاءٌ وِرْدَاءٌ بود لَفِيفٌ مَفْرُوقٌ الْأَيْجَاءُ شُودَةٌ شَدْنٌ
 مِمَّ سَتُورٌ أَدْحَى يُوجِي الْأَيْجَاءُ فَهُوَ مُوجٍ أَمْرٌ أَوْجٌ هِيَ لَا تُوَجُّ
 لَفِيفٌ مَقْرُونٌ الْإِهْوَاءُ دُورٌ كَرَوَانِيدٌ أَهْوَى يُهْوَى
 إِهْوَاءٌ فَهُوَ مُهْوٍ وَأَهْوَى يُهْوَى إِهْوَاءٌ فَهُوَ مُهْوٍ
 أَمْرٌ أَهْوَى لَا تَهْوَى مَضَاعِفٌ الْأَحْبَابُ دُورٌ
 دَاشْتَنٌ أَحَبُّ أَحَبُّ أَحْبَابًا أَحْبَبْتُ أَحَبُّ أَحَبُّ
 أَحَبُّ أَحْبَبْتُ هِيَ لَا تَحْبُبُ لَا تَحْبُبُ لَا تَحْبُبُ
 مَهْمُوزُ الْفَاءِ الْإِيمَانُ كَرَوِيدٌ أَمِنَ يُؤْمِنُ إِيْمَانًا
 دُوْمُ هَزْهٌ جَمْعٌ شَدْنٌ أَوَّلٌ كَسْرٌ ثَانِيٌ سَاكِنٌ وَاجِبٌ شَدْنٌ قَلْبٌ دُومٌ
 بِيَاءٌ وَدُرٌ أَمِنَ بِالْفِ وَدُرٌ أَدْحَى بُوَاوٌ حِينَا نَكَةٌ دُرْمَا تَقْدَمُ مَطْلُومٌ
 شَدْنٌ وَدُرٌ يُؤْمِنُ وَدُرٌ يُؤْمِنُ قَلْبٌ هَزْهٌ بُوَاوٌ هَا تَزْسُتَنَةٌ وَاجِبٌ

و چون چون از آنکه مضمون آن است که در این کتاب مذکور است
 از آنکه مضمون آن است که در این کتاب مذکور است
 از آنکه مضمون آن است که در این کتاب مذکور است

صوفی در
 چون از آنکه مضمون آن است که در این کتاب مذکور است
 از آنکه مضمون آن است که در این کتاب مذکور است
 از آنکه مضمون آن است که در این کتاب مذکور است

آنکه مضمون آن است که در این کتاب مذکور است
 از آنکه مضمون آن است که در این کتاب مذکور است
 از آنکه مضمون آن است که در این کتاب مذکور است

واجبست قلب ثانی بیایدی واقع بعد الف زائده همزه شد باقی معلوم اوی اویا او و اوت اوت اوت اوت
 تا آخر اوی راصل اودی بود و همزه جمع شدند اول مفتوح و ثانی ساکن ثانی بالف و جوبا منقلب شد و همچنین در
 باقی کلمات و یا تحرک و الفتح با قبل الف گردید و ازین که روانه و تشبیه نوشت الف با اجتماع ساکنین بیفتاد
 و در تشبیه مذکور بسبب لزوم التباس ثنی بواسطه و در باقی صیغها بنا یافتن علت قلب یا الف نگردید مضارع معلوم
 یودی یویان یوودن یودی یویان یوودن اودی در اصل یودی همزه فاکلمه بود همزه منفرد ساکنه
 واقع بعد مضموم جواز ادا شد و همچنین در سایر اخبارش و همزه یا را بجهت نقل ساقط کردند و از جمع مذکور همزه از مخاطبه
 کسر از یا بعد سبب حرکت اقبل بما قبل دادند و یا را با اجتماع ساکنین بیفکنند و درین شیخها و او در و او ادغام ندرند
 زیرا که و او اول بدل همزه آمده است باقی مجهول اودی اویا او و اوت اوت اوت اوت تا آخر
 اودی در اصل اودی بود همزه ثانی ساکنه واقع بعد همزه مضموم و جوبا و او شد و همچنین در باقی صیغها و بسبب اینکه
 و او اول بدل همزه آمده است ادغام ندرند و یا را از جمع مذکور بعد نقل همزه و بما قبل پس سبب حرکت آن بفرایم کردن
 دو ساکن بیفتاد مضارع مجهول یودی یویان یوودن یودی یویان یوودن تا آخر یودی در اصل
 یودی یووزن یووزن بود همزه منفرد ساکنه واقع بعد مضموم جواز ادا و منقلب گشت و همچنین در تمامی صیغها و یا
 بسبب تحرک و الفتح با قبل الف گردید و همچنین در واحد نوشت و مخاطب دو هیئته متکلم و این الف را از هیئته
 جمع مذکور و مخاطبه با اجتماع ساکنین یفتاد و در باقی صیغها یا سالم ماند و بسبب اینکه و او اول بدل همزه آمده است در
 و او مدغم نگردید یعنی لم کت یود از معروف کسر و او از مجهول بفتح و او الف بسبب لم افتاد و همچنین از کت یود
 و کت او و کت یود از جمع مذکور و مخاطبه یا بعد نقل حرکت آن بما قبل پس سبب حرکت ازان در معروف و الف در
 مجهول با اجتماع ساکنین بیفتاد امر حاضر معروف اویا او و اوی اویا او و اوت اوت اوت همزه بقاعده اوی و جوبا
 الف شد و یادر واحد مذکور بسبب امر و از جمع مذکور و مخاطبه بعد نقل حرکتش بما قبل پس سبب حرکت آن با اجتماع
 ساکنین بیفتاد و در باقی سالم ماند امر حاضر مجهول لئود لئوویا لئوویا لئوویا لئوویا لئوویا لئوویا
 در اصل لئوویا یووزن لئوویا بود همزه بقاعده معلومه جواز ادا شد و در تمامی صیغها
 و یا بعد قلب بالف و الف بسبب امر درین صیغه و از جمع مذکور و مخاطبه با اجتماع ساکنین بیفتاد امر
 حاضر معروف بالون ثقیله اوت اوت اوت اوت اوت اوت اوت اوت اوت اوت اوت اوت اوت اوت اوت اوت اوت اوت اوت اوت اوت اوت
 بزوال علت حذف در واحد مذکور یا اکت لضم و او جمع مذکور را از او بنا نمودند بکسر آن مخاطبه را

از قزوین علی اللہ خیر عارفان حق آگاہ شیخ الشیوخ حضرت شاہ ولی اللہ صاحب دہلوی متولد بمقبتین اہل حق و عدل و صفا
صرف میر منظوم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد للرب العلیین والصلوة والسلام علی سید المرسلین محمد وآلہ واعیابہ اجمعین اما بعد گوید فقیر ولی اللہ علی عنہ چون فرزند
 از محمد عبدالعزیز حفظہ الشریعہ و دفعہ ما یجب ویرھے بفظ قواعد صرف مشغول شد مناسب نمود کہ قواعد مشہور ابن فن
 را در رشتہ نظم سفتہ شود تا با سہل و فہم ضبط آں بیسراید طرف نسیم مولانا نور الدین عبدالرحمن جامی قدس الشریعہ السانی
 توفیق افتاد دیدہ شد کہ قلیہ ازان قواعد منظوم فرمودہ بعضی آں را غیر منقح گذاشتہ ظاہر آں سادہ نامدار بعد تسوید نسخہ
 مذکورہ بنظر ثانی اصلاح فرمودہ توجہ خاطر بہ تقسیم و نتیجہ آں نگاشتہ لاجرم بعضی ابیات ایشان را نیم ناد تبرا بعبہ آوردہ شد
 و در بعضی آخر تصرفی مجرب مکان کردہ آمد بعضی آخر بر بہاں سلوب و وزن زیادہ کردہ شد تا مجموعہ ہم رسد واللہ المستول
 ان ینفع بہا الولد الاعز و غیرہ ممن اراد حفظہا فہوذا

کلمات عرب سے قسم بود	نام شان حرف فعل اسم بود	بجز اولی سے خورم سو گندم
اسم فعل اللہ اسم شکر ف	بائے داخل اللہ حرف	خا و عین آمدہ است اگہ لام
ہر پہ اندر مقابل اینماست	حرف اصلی ہست تا گویم ہست	زایدش دال کہ چیز دیگر نیست
سگر بود پنج حرف یا کہ چہار	لام رکن بقدر او تکرار	فی کن آن را بعینہ افزودن
ہر کجا گرد اسم و فعل پدید	از مجرد بودن بدال مزید	کہ حرفش بود اصول ہمہ
در حرفی در آں بر اصل فرود	در حساب مزید خواہد بود	گاہ در فعل سہ است گاہ چہار
بیک رسم پیش معنی سخن	میرسد حرفہائے اصل پنج	بخمائی کتد صغیر و کبیر
چون سہ حرفی بود ثلاثی دان	چار حرفی بود رباعی خوان	فعل شش اصل زیادہ برس
لفظ اسمی بلفہم عقل و علم	چون ثلاثی بود مجرد ہم	کتف ہم فرس ازاں بشمر
عصہ دست و ابل چو قفل و عیب	ہر اگے عنق بطلب	حی کتبہ شرح تا شوی دانا
جعفر در ہم دگر بر تن	پس قطر است در سبوح ازہر کن	کہ اذ انہا سفر جہل است نخت
حرفش پس قد عمل در صیغہ نخت	یادگیرش کہ صعب آمد صوب	عصر فوط بقشرے مدرک

دال در قسم بوقت شمار

لما نقض پیش گیر در همه کار

الطوطوی لغوی چون طی است

از و بروی ویت چو بی بی است

بیان قواعد مضاعف

چون یکسال در حرف جمع شود
 چون گذشته بیاضین ز پنج
 با قوت اند در نظر است
 آتش را چو بزم شود و شن
 از دو همزه چوین همزه دوین
 اسکن و من دگر ایوب
 فعل هموزگر بود معتل
 امر حاضر ازان بگذر اصل
 مین مصدر قادات اعلال
 هست و قتی که منطبق آمد فا
 همزه گردید و او ز یا
 باز مختار همچنان انکار
 غیر همزه که هست در افعال
 بستقیم و تعیین هم مختار
 غیر این پار را کن اعلال
 بر شمارم ازان صفت امثال
 مشترک است در اناث و رجال
 از ضرب برقیاس مجلس خوان
 در مرید است حال او در یاب
 محل مصف خوان بون و حیب
 غل منان بنا کن ز صفات
 غم قدری که درد بان بکند

دال دگر لازم ال کون بنود
 نکت غام پیش گیر و بسج
 با ذرت از در ضرب است
 فعل او غام ترک است حسن
 ساکن آید بهوشن باش و بین
 این قسم مذکور امثال طلب
 صیغه را کن بوقن آل محفل
 همزه اش را میفکن اندر وصل
 عوضش تا در آمد از دنبال
 منقلب تائے افتعال بطا
 همچو ارضا و همچو استر صفا
 کش ز اجوف بود نژاد و تبار
 همه در برج می کش افعال
 باز نیقاد گیسر آخر چار
 چون معجیش شمار در همه حال
 کش شبه کنند با افعال
 لفظ علام هم فروق و طوال
 از دگر بر وزن مشرب دان
 مثل مفعول باشد از هر باب
 مثل ضلما نوشش بے ریب
 چون جریح بنا کن از آفات
 هر علم آن کو که پهلوان نکلند

درج کردن نخست را دالم
 لیک در غابرش مکن اصلا
 با مست امس هم بشمار
 در نظر هر سه حال مدغم است
 حرکت بین همزه اول
 قدر از اذ است و سن بدان سوال
 اصل فعل یا فعل است شناس
 مصدر اجوفی ز استفعال
 مصدر ناقص از بود تفعیل
 واو ایجاد مبدل است بیا
 در مضاعف شناس امر عجاب
 در مضارع اگر دو تا آید
 تا قصات همه حال
 هر یک را بگردش اطوار
 الف آنجا که ضمیر اعقب است
 هم ترهیب است هم شجاع و حسن
 مصدر محیی و زمان و مکان
 همچو موضع بخوان تو لفظ مثال
 مضرب تا مضرب و مضراب
 لیک افعل معنی تفعیل
 ضرب بیکبار واکه یک نویبت
 چون بزیں جار سید سیر کلام

در دوم جائز است یا لا
 نکت او غام غیر حسمع نس
 ای که در شمع می کنی نکرار
 در دگر هست غیر ضمیر و است
 کن دوم را نجس او مبدل
 صیغه امر خوان بدین منوال
 حذف همزه در اول شد و تپاس
 استقامت اقامت از افعال
 هست بر وزن ترحم بے قیل
 چون مقیم و مقیم و هم ایضا
 اشتباه و صیغه مثل محاب
 چون یک را بیفکنه شاید
 چون مجرد شناس در افعال
 بر قراین اجوف است مدار
 همچو ضروب لرا و منقلب است
 چون ذول و جبان و صعب و خوش
 از مجرد بنا شود یک سان
 همچو حرفی زنا نقش همه حال
 اسم آمده است یا اصحاب
 هست فعلی مؤنثش بے قیل
 جلسته شستن بود یک سببیت
 ختم شد و اسلام والا کرام

فاروقی کتب خانه بیرون یوهر دروازه ملتان شهر

تخریر نمود محمد نذیر میر بمقام چک ۵۴۳ ضلع ملتان

تتميز العلوم جامعة معظمتهم



